

امام خمینی و مبانی «ولایت مطلقه»

سید جواد رائی ورعی^۱

چکیده

اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» در ادبیات فقیهان در معانی مختلفی به کار رفته است. در هر مورد، پی بردن به معنای مورد نظر به موضوع بحث و شواهد و قرائن موجود در عبارت بستگی دارد. امام خمینی به هنگام بحث از اختیارات حکومت اسلامی در حوزه قانونگذاری، که به چهارچوب احکام فرعی شرعی محدود می شود یا فراتر از آن می توان در حوزه مباحات و حتی الزامیات شرعی قانون وضع کرد، اصطلاح ولایت مطلقه را به کار برده و از آن نفی محدودیت اختیارات حکومت به حوزه احکام فرعی شرعی را اراده کردند. اختیارات مطلقه حکومت به این معنا که البته منافاتی با محدودیت اختیارات از جنبه های دیگر ندارد، بر مبانی متعددی استوار است. در این مقاله با استناد به آثار فقهی امام خمینی و با روش تحلیلی-توصیفی، سه مبنا برای این نظریه شناسایی شده که عبارت اند از: «حکومت از احکام اولیه»، «عدالت فلسفه حکومت و احکام شریعت» و «حق قانونگذاری حکومت در حوزه عمومی بر مبنای مصلحت». برخی از تفاوت های حکومت معصوم و غیرمعصوم از نظر اختیارات نیز مطرح شده است.

واژگان کلیدی: ولایت مطلقه، قانونگذاری، احکام اولیه، احکام ثانویه، عدالت، مصلحت.

۱. دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه jvarai@rihu.ac.ir

مقدمه

«ولایت مطلقه» در اصطلاح فقهی در معانی متعددی به کار رفته، به گونه ای که بدون توجه به موضوع بحث و شواهد و قرائن به کار رفته نمی توان مراد از این واژه را درک کرد. از آنجاکه ولایت در فقه می تواند با حدود و قیود متعددی همراه شود، درک مفهوم اطلاق بستگی دارد که در نفی کدام قید و حدّ به کار رفته باشد. امام خمینی که قائل به ولایت عامه فقیهان در عصر غیبت بود، به تناسب بحث از اختیارات حکومت اسلامی و این که «آیا حکومت تنها مجری احکام شریعت بوده و چهارچوب اختیاراتش احکام فرعی شرعی، اعم از اولی و ثانوی است یا می تواند فراتر از این چهارچوب در دایره مباحات و حتی الزامیات شرعی قانون وضع کند؟» از اصطلاح فقهی ولایت مطلقه استفاده کرده و لوازم محدودیت اختیارات حکومت به احکام فرعی شرعی را یادآور شدند که کسی نمی تواند در دنیای مدرن و اقتضائات زندگی امروزی آن را بپذیرد. ایشان از ابتدا بر این باور بود که اختیارات حکومت نمی تواند در چهارچوب «امور حسبیه» از یک سو، و «احکام اولیه» از سوی دیگر باشد زیرا هم دلایل عقلی و نقلی را برای اثبات ولایت عامه فقیهان تمام می دانست، و هم محدودیت اختیارات حکومت (اعم از معصوم و فقیه) در مورد احکام را به چهارچوب احکام فرعی شرعی مستلزم «لغویت جعل ولایت» می شمرد.

بدون شک این دیدگاه مبتنی بر مبانی فقهی متعددی است. این مقاله با استناد به آثار فقهی امام خمینی، با روش تحلیلی - توصیفی عهده دار تبیین این مبانی است. بدیهی است اگر کسی این مبانی را نپذیرد، نمی تواند برای حکومت اسلامی در حوزه قانونگذاری، حتی در عصر حضور چنین اختیاراتی قائل باشد، چه رسد به عصر غیبت.

اینک مبانی این نظریه:

۱. حکومت از احکام اولیه

اولین مبنای ولایت مطلقه آن است که حکومت از احکام اولیه و مهم‌ترین آن‌هاست. برای روشن‌تر شدن مسئله بیان چند نکته‌ی مقدماتی ضروری است.

اول آن‌که، اگر خداوند قوانینی جعل کرده تا بشر با عمل به آن‌ها به سعادت برسد، تحقق این هدف نیازمند حکومت و مدیر است چون معنا ندارد خداوند مستقیماً مدیریت جامعه را بر عهده بگیرد؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی(ع) در پاسخ پندار نادرست خوارج پس از شکست طرح موسوم به حکمیت، که با شعار «لا حکم الا لله» خود را نشان داد، معتقد بود: «گفتار حقّی است که از آن معنای باطل اراده شده است»؛ زیرا قرآن می‌گوید: «حکمی نیست مگر برای خدا»، ولی خوارج می‌گفتند: «زامداری مخصوص خداست. درحالی‌که برای مردم حاکمی لازم است، چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقّش ادامه دهد و کافر از زندگی بهره‌مند گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آرد، و نیز به وسیله آن حاکم، غنائم جمع گردد و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه‌ها به سبب او امن گردد، و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود تا مؤمن نیکوکار راحت شود و مردم از شرّ بدکار در امان بمانند» (شریف رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۴۰).

دوم آن‌که، آیا حکومت و وضع قانون و الزام آن بر شهروندان یک قاعده است یا جنبه استثنایی دارد؟ معمولاً فقیهان اصل را بر «عدم ولایت احدی بر دیگری» می‌دانند، و چون وجود حکومت به معنای «وضع قانون و الزام بر شهروندان» است، نوعی استثنا از آن اصل تلقی می‌شود. اما نگاه دیگر آن است که به دلیل ضرورت نظم و نظام اجتماعی، و لزوم تصدی اموری که متولّی معینی ندارد، حکومت در جامعه یک ضرورت بوده و یک اصل و قاعده است. به تعبیر دیگر، حکومت در شمار احکام

اولیه است، نه ثانویه که جنبه استثنایی داشته و خلاف قاعده‌اند.

از دیدگاه امام خمینی «حکومت از احکام اولیه اسلام و شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله است»، نه این‌که جنبه ثانوی و استثنایی داشته باشد. عناوین ثانویه مثل اضطرار، ضرورت، حرج و ضرر موجب می‌شوند که حکم اولی شرعی به حکم ثانوی تبدیل شود و مکلف تا زمان صدق عنوان، موظف به انجام تکلیف جدید باشد. مثلاً اگر روزه برای مکلف ضرر دارد، تکلیف «وجوب» که حکم اولی است از او ساقط شده و تکلیف ثانوی یعنی «عدم وجوب یا حرمت» بر عهده او قرار می‌گیرد.

به عبارت دیگر، رابطه حکومت با شهروندان از نوع «رابطه شهروندان با یکدیگر» نیست که اصل بر عدم ولایت باشد، بلکه رابطه «جامعه با فرد» است. «در مسائل اجتماعی انسان موجود مستقل و جدای از دیگران نیست، بلکه جزئی از یک واحد و اجتماع است. همچنان که در مسائل فردی انسان اختیار خود را در دست دارد، در مسائل اجتماعی نیز کل جامعه بر انسان ولایت دارد و حق تصمیم‌گیری درباره مصالح اجتماعی با کل جامعه است. پس انسان باید در امور اجتماعی با سایر افراد جامعه هماهنگ باشد. اینها همه مربوط به بعد اجتماعی انسان است» (موسوی اردبیلی، ۱۳۹۴: ص ۴۶۳). در این نگاه «امامت در جهت مصالح عامه مردم، هر تصرفی را لازم بداند، می‌کند و منافات با حقوق شخصی افراد ندارد. در حقیقت این قوانین که در رابطه با مالکیت شخصی و خصوصی هست، اینها حریم اشخاص را نسبت به یکدیگر معلوم می‌کند، نه حریم اشخاص را نسبت به کل جامعه و امامت که در خط کل جامعه می‌خواهد حرکت کند. او برایش این مرزها و این حریم‌ها دیگر وجود ندارد» (بهشتی، ۱۳۸۰: ج ۴، صص ۶۲-۶۳).

بنابراین در رابطه جامعه با فرد نمی‌توان اصل را بر «عدم ولایت» نهاد و سلطه حکومت بر فرد را استثنایی از آن اصل تلقی نمود.

برخی از فقیهان معاصر دایره احکام ثانویه را گسترش داده و حکم حکومتی را که بر اساس مصلحت عمومی صادر می‌شود، از احکام ثانویه دانسته، و از این طریق همان اختیارات گسترده را برای حکومت قائل شده‌اند که فراتر از احکام اولیه می‌تواند بر اساس مصالح عمومی جامعه قانون وضع کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ص ۵۰۶).

تفاوت این نگاه با نگاه نخست آن است که در نگاه امام، در روابط حکومت به عنوان نماینده جامعه با مردم، حکومت جنبه استثنایی ندارد، بلکه طبق قاعده است. حکم ثانوی است که جنبه استثنایی و خلاف قاعده بوده، عمری کوتاه و موقتی دارد و با انتفاء عناوینی چون ضرورت، اضطرار، حرج و مصلحت منتفی خواهد شد. درحالی‌که حکم اولی لزوماً موقت نیست، بلکه غالباً ثابت و دائمی است. با این توضیح که احکام اولیه از جانب حق تعالی جعل شده و ثابت و دائمی‌اند، چون بر اساس مصالح و مفاسد واقعی جعل شده‌اند، اما احکام صادره از پیامبر به عنوان رهبر جامعه اسلامی، می‌تواند دائمی یا موقت باشد. دائمی به این معنا که جانشینان او در عصر حضور و غیبت نمی‌توانند آن‌ها را نادیده گرفته و تغییر دهند، درحالی‌که آنان از چنین شأنی برخوردار نبوده و تنها حکم موقت و مادام‌المصلحه جعل می‌کنند. اما همین مقدار تفاوت که حکم حکومتی (قانون موضوعه) اولی باشد یا ثانوی، یا نوع دیگری از حکم؛ به عنوان قاعده بدان نگریسته شود یا استثناء، تأثیر قابل توجهی خواهد داشت. برای روشن شدن تفاوت این دو نگاه می‌توان قانون مالیات را که توسط حکومت‌ها وضع می‌شود، مثال زد.

جعل مالیات توسط حکومت، حکم اولی باشد و طبق قاعده، یا ثانوی و استثنایی، برخلاف قاعده و بسان اکل میته؛ این اثر را دارد که بتوان با تکیه بر درآمد ثابت حکومت از این راه، برای اداره مطلوب جامعه برنامه‌ریزی کرد یا باید هر سال منتظر بود تا درآمد

دولت از طریق مالیات‌های شرعی معلوم شود، چنان‌که کافی و وافی نبود، آن‌گاه به مقدار ضرورت و از باب اضطرار اقدام به اخذ مالیات کرد. آیا با این نگرش می‌توان اقدام به برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی برای کشور نمود و از کارشناسان انتظار طراحی و برنامه‌ریزی داشت؟ این نگرانی در دهه اول انقلاب در کشاکش اختلاف میان علما نسبت به اولی یا ثانوی بودن مالیات، میان دولتمردان مشاهده می‌شد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵: ص ۵۹۲).^۱

به نظر می‌رسد که از نگاه امام، حکومت از احکام اولیه است؛ اما حکمی که از ناحیه حکومت صادر می‌شود و قانونی که حکومت بر اساس مصالح عمومی وضع می‌کند، خارج از تقسیم حکم به اولی و ثانوی است. به این معنا که احکام شرعی صادرشده از جانب خداوند به اولی و ثانوی تقسیم می‌شود، اما احکامی که از ناحیه حکومت صادر می‌شود، اصلاً حکم شرعی نیست تا به اولی و ثانوی تقسیم گردد، بلکه حکمی موقتی و مادام‌المصلحه است که از جانب حکومت صادر شده و البته از دیدگاه امام خمینی مقدم بر احکام فرعی شرعی است؛ تقدم آن هم از قبیل تقدم احکام ثانویه بر احکام اولیه نیست که جنبه استثنایی و از باب اضطرار و ضرورت و به مانند اکل میت باشد، بلکه مصداق «تقدم مصالح عمومی جامعه بر مصالح و منافع افراد» است که در روابط اجتماعی و تزامم مصالح جامعه با مصالح فرد، یک اصل و قاعده می‌باشد. به عبارت دیگر، تقدم «حکومت بر احکام فرعی شرعی» به دلیل آن است که حکومت

۱. هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس قانونگذاری در نامه خود به امام خمینی در دی ماه ۱۳۶۳، درباره پیامدهای ثانوی دانستن جواز اخذ مالیات از سوی حکومت نوشت: «اینها می‌گویند: مالیات مثل اکل میت است. مورد به مورد و سال به سال باید با اکثریت دو سوم مجلس ضرورت آن مشخص شود. نمی‌دانم از شنیدن این‌گونه اظهارنظرها در دل برنامه‌ریزان و کارشناسان اقتصادی چه می‌گذرد؟ آیا آدم‌های فهمیده حاضر می‌شوند برای چنین نظامی کار کنند؟ این فکر، آن هم در شورای نگهبان که حق وتوی قوانین را دارد، نه اشخاص غیرمسئول و حاشیه‌نشین، تا چه حد قابل پذیرش است؟»

یکی از مبانی اسلام بوده و بر سایر مبانی آن تقدم دارد؛ چنان‌که در روایات متعددی به چشم می‌خورد (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۱۸)؛ شاید بدین جهت که بدون حکومت سایر بنیان‌های اسلام تحقق کامل پیدا نمی‌کنند. در بعضی از نقل‌ها امام باقر (ع) پس از سؤال راوی از مهم‌ترین ارکان اسلام، فرمود: «ولایت، زیرا ولایت کلید آن‌هاست و زمامدار جامعه راهنمای مردم به واجبات دیگر است» (همان). اما تقدم احکام حکومتی بر احکام فرعی شرعی، به دلیل تقدم «مصلح عمومی بر مصالح فردی» است که از آن به اختیارات گسترده حکومت بر اساس مصالح عمومی یاد می‌شود.

۲. عدالت فلسفه «حکومت» و «احکام شریعت»

از دیدگاه امام نه تنها حکومت از احکام اولیه است، بلکه مهم‌ترین آن‌هاست که طبعاً در مقام تراحم بر سایر احکام اولیه تقدم دارد. مستند امام، روایات فراوانی است که ولایت را در کنار نماز، زکات، حج و روزه، اساس اسلام شمرده، ولی مهم‌تر از بقیه معرفی کرده؛ چرا که در اسلام به هیچ تکلیفی مانند ولایت و حکومت توصیه نشده است (خمینی، ۱۳۷۹: ج ۲۰، ص ۱۱۳).

امام خمینی ضرورت حکومت را از آن‌رو که حفظ نظام اجتماعی، تحقق احکام اجتماعی اسلام، و دفاع از مرزهای سرزمین‌های اسلامی بدان بستگی دارد، اثبات می‌کند (خمینی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۶۱۷-۶۲۰). از دیدگاه ایشان «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است» (خمینی، ۱۳۷۹: ج ۲۱، ص ۲۸۹).

با تصویر چنین جایگاهی برای حکومت و نسبتی که با فقه و احکام شریعت دارد،

طبیعی است که در مقایسه با بقیه احکام شرعی، از اهمیت بیشتری برخوردار باشد و در فرض تزامن، بر آن‌ها تقدم پیدا کند؛ همان‌گونه که احکام دیگر در مقایسه با هم، از نظر اهمیت در یک رتبه قرار ندارند. واجباتی چون نماز، روزه، حج، زکات، خمس و... از نظر اهمیت با یکدیگر متفاوت‌اند. چنان‌که موضوعاتی چون جان، مال، و آبرو در منطق دین از نظر اهمیت هم‌رتبه نیستند؛ از این رو احکامی هم که به آن‌ها تعلق می‌گیرد، یکسان نیست.

اندکی تأمل در جایگاه حکومت در منظومه احکام شرعی، و نقشی که در راستای تحقق یا از بین بردن اهداف اسلامی دارد (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ص ۳۳۲)، این حقیقت را ثابت می‌کند که در مقایسه با احکام فرعی شرعی، از اهمیت بیشتری برخوردار است. نتیجه آن‌که، حکومت برای دستیابی به اهداف و انجام وظایف خاص خویش، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است و در تزامن با تکالیف دیگر، بر همه آن‌ها تقدم دارد.

بنابراین اگر حکومت یک ضرورت است و در پرتو آن عدالت، امنیت و رفاه اجتماعی تحقق پیدا می‌کند، حکومت نیز بدون اختیارات کافی نمی‌تواند هدف از تشکیل خود را جامه عمل بپوشاند. حکومت در نگاه امام تنها ابزاری است برای رسیدن به اهداف متعالی دین؛ چنان‌که احکام فرعی شرعی نیز جنبه ابزاری و مقدماتی برای اجرا و تحقق اهداف حکومت دارد. ایشان در این زمینه با صراحت نوشته‌اند: «چون اسلام نظام و حکومت است با همه شئونش، بدون شک فقیه دژ مستحکم اسلام نخواهد بود مگر آن‌که نگاهبان همه شئون آن مثل گسترش عدالت، اجرای حدود، دفاع از مرزها، دریافت انواع مالیات، و صرف آن در مصالح مسلمانان و نصب دولتمردان در بلاد مختلف؛ و گرنه احکام به تنهایی و بدون تحقق، اسلام نیست. بلکه چه بسا که بتوان گفت: اسلام حکومت است با همه شئونش، و احکام، قوانین اسلام‌اند که شأنی

از شئون حکومت است، بلکه احکام مطلوب بالعرض بوده، و ابزار و وسیله‌ای برای اجرا و گسترش عدالت‌اند» (خمینی، ۱۴۲۱: ج ۲، صص ۶۳۲-۶۳۳).

سپس نتیجه گرفته‌اند، اگر فقیه چنین جایگاه و مسئولیتی دارد، پس نباید از این ناحیه تفاوتی میان اختیارات او با اختیارات پیامبر و امام معصوم باشد.

۳. حق قانونگذاری حکومت در حوزه عمومی بر اساس مصلحت

سومین مبناي ولایت مطلقه، حق تشریعی است که خداوند به پیامبر و امام معصوم به عنوان رهبر جامعه اسلامی داده است؛ هم‌چنین اختیاری که فقیه در عرصه قانونگذاری دارد. مقصود از حق تشریح، حق قانونگذاری در قلمرو عمومی جامعه به منظور دستیابی به اهداف حکومت است. البته چون دلیل حق تشریحی که پیامبر و امام معصوم در عصر حضور دارد با دلیل حقی که فقیه در عصر غیبت در این حوزه دارد، متفاوت است، لذا جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف) پیامبر / امام معصوم و حق قانونگذاری

از دیدگاه بسیاری از علمای دین، رسول خدا حق تشریح داشت. در آیات متعدد قرآن، افزون بر لزوم اطاعت خدا، دستور اطاعت از فرامین پیامبر نیز صادر شده است (احزاب: ۶؛ مائده: ۵۵؛ نساء: ۵۹؛ مائده: ۹۲؛ نور: ۵۴؛ محمد: ۳۳؛ تغابن: ۱۲؛ ر.ک: خمینی، ۱۴۲۳: صص ۴۴، ۷۴، ۹۳؛ طباطبایی، بی‌تا: صص ۹۴-۹۵).^۱ این دسته از

۱. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».

۲. «أَتَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ».

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

۴. در بعضی از تفاسیر، آن دسته از آیات سوره یوسف که قحطی در سرزمین مصر و اتخاذ تصمیم از سوی حکومت و حضرت یوسف برای غلبه بر این بحران را نقل کرده (یوسف، آیات ۵۶-۴۷)، برداشت کرده‌اند که از نگاه قرآن حکومت‌ها می‌توانند در شرایط بحرانی، بر اساس مصالح عمومی جامعه، محدودیت‌هایی برای

آیات ناظر به اطاعت از قوانین و دستورهای است که از پیامبر به عنوان رهبر جامعه صادر می‌شود، وگرنه انجام واجبات و محرماتی که از سوی خداوند جعل شده و توسط پیامبر ابلاغ شده، اطاعت از خداست، نه اطاعت از پیامبر.

برداشت رایج از اختیارات پیامبر آن است که ایشان تنها مجری احکام الهی است، اما اگر در مواردی مصلحت دانست، می‌تواند حکمی را موقتاً اجرا نکند. اما از نظر امام خمینی، اگر پیامبر فقط مجری احکام الهی بوده و فراتر از احکام شرعی حق تشریح نداشته باشد، جعل ولایت مطلقه برای ایشان لغو و بی‌ثمر خواهد بود؛ زیرا در این صورت ایشان تنها مجری احکام الهی است، نه بیشتر؛ درحالی‌که اجرای احکام الهی، ولایت مطلقه نیست.

از نگاه ایشان، موضوع احکام شرعی فرعی، اعم از اولیه و ثانویه، یکایک مکلفان است؛ آن هم نه در دوران تشکیل حکومت اسلامی، بلکه در شرایطی که حکومتی تشکیل نشده باشد. در دوران برقراری حکومت اسلامی هم، شامل زمامدار جامعه به عنوان یک شخص حقیقی می‌شود، نه زمامدار جامعه به عنوان شخصیت حقوقی. «شخصیت حقوقی زمامدار» یا «حکومت»، موضوع احکام و قوانین دیگری است. در این نگاه، احکام فرعی شرعی ناظر به «آحاد مردم و ارتباط آنان با یکدیگر» است، نه «ارتباط مردم با حکومت و حکومت با مردم»؛ زیرا این قلمرو به شأن حکومتی و رهبری جامعه و شخصیت حقوقی او مربوط می‌شود. در این قلمرو پیامبر دارای ولایت مطلقه بوده و جعل قوانین و احکام به ایشان واگذار شده است. قوانین و مقررات شرعی، الزامی برای حکومت ایجاد نمی‌کند، و حکومت در تعامل با مردم موظف به رعایت این قوانین نیست. او اختیارات و تکالیف دیگری دارد و موظف است بر اساس مصالح عموم

مردم ایجاد نموده و آزادی آنان را برای تصرف در اموال و املاک خود محدود کرده و به سمت مصالح عمومی سوق دهند (ر.ک: هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز...، ۱۳۸۳: ج ۱۲، ص ۸۸).

جامعه به تدبیر امور پردازد و آنچه را به مصلحت عمومی جامعه می‌داند، معیار قوانین، سیاست‌ها، برنامه‌ها و تصمیمات خود قرار دهد.

بر این اساس، چه بسا در مواردی که توافقات مردم با یکدیگر و حتی توافق خود با مردم را به خاطر تغییر شرایط، خلاف مصلحت عمومی تشخیص می‌دهد، نادیده بگیرد. شبیه آنچه در نظام‌های سیاسی دیگر در شرایط فوق‌العاده یا اضطراری پیش‌بینی شده که حکومت می‌تواند بر خلاف تعهد پیشین خود با مردم در قانون اساسی یا قوانین عادی مبنی بر محترم شمردن آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، موقتاً آزادی‌ها را محدود نموده و مقررات جدیدی وضع کرده و به اجرا درآورد؛ چنان‌که در دوران معاصر، ظهور بیماری کوید ۱۹ در بسیاری از کشورها موجب شد تا حکومت‌ها برای حفظ سلامتی مردم، بسیاری از آزادی‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی را محدود نمایند و برای متخلفان از قوانین فوق‌العاده در شرایط کرونایی، مجازات‌های متنوعی وضع نموده و اجرا کنند.

بر این تفسیر و تحلیل از ولایت پیامبر، شواهدی در آیات و روایات دیده می‌شود که برخی از محدثان نیز احتمالش را مطرح کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۵، ص ۳۴۲).^۱

بر اساس آیات قرآن، پیامبر اکرم (ص) آن دسته از طیبیات را که بر پیشینیان حرام بود، بر مسلمانان حلال کرد (اعراف، ۱۵۷). هم‌چنین برخی از تکالیف سخت امت‌های پیشین (مثل: حرمت عروق و غدد و روز شنبه) را از امت اسلامی برداشته است (ر.ک: طوسی، بی تا: ج ۴، ص ۵۶۰). «اصر» به معنای بار سنگین مثل کشتن خود هنگام توبه و «اغلال» به معنای تکالیف سنگین؛ مثل بریدن جای نجس بدن و لباس، سوزاندن

۱. علامه مجلسی در شرح اخبار تفویض، یکی از احتمالات در معنای تفویض را که ظاهر برخی روایات بر آن حمل می‌شود، واگذاری جعل احکام به پیامبر و جانشینان معصوم او دانسته است. به عنوان نمونه، ظاهر جمله «یحلون ما یشاؤون و یحزمون ما یشاؤون» در روایت را تفویض جعل احکام به آنان دانسته است.

غنائم، و حرمت صید در روز شنبه (طبرسی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۴۷۵).

روش قرآن در آیات متعدد این است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۹، ص ۱۴۷) که حکم تشریحی محض را در خداوند منحصر کرده، و شرکت دیگری را در این عرصه نفی نموده (کهف، ۲۶)، ولی حکمرانی و قانونگذاری در دایره ولایت، حکومت، سیاست و قضاوت را به پیامبر یا دیگری نسبت داده است (مائده، ۹۵؛ ص، ۲۶؛ مائده، ۴۴؛ مائده، ۴۸؛ و مائده، ۴۹). به گفته امام صادق (ع)، خداوند بعد از آن که پیامبرش را تربیت کرد، اختیاراتی به او داد. بر همین اساس، وقتی خداوند مکه را حرم امن قرارداد، رسول خدا (ص) نیز مدینه را حرم امن اعلام نمود؛ خداوند شراب را حرام کرد و پیامبر هر مسکری را؛ خداوند برای بازماندگان میت ارث مقرر کرد و پیامبر برای پدر بزرگ؛ آن گاه امام این آیه قرآن را تلاوت کرد: «من يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله» (نساء، ۸۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۵، ص ۳۴۰).

به گفته امام باقر (ع) پیامبر دیه نفس و چشم را وضع کرد و آب جو و هر مسکری را حرام نمود، برای آن که معلوم شود چه کسانی از پیامبر پیروی می کنند و چه کسانی تمرد (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۶۷)؛ دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت از نماز سه رکعتی توسط پیامبر وضع گردید (همان، ص ۲۶۶)؛ روزه ماه شعبان و سه روز روزه هر ماه را مستحب اعلام کرد (همان)؛ برای پدر بزرگ ارث قرار داد؛ حتی بر اساس برخی روایات، امام باقر و امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند همه امور خلاق را به پیامبرش واگذار نمود تا فرمانبردار از نافرمان شناخته شود؛ آن گاه آیه شریفه «ما أتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم فانتھوا» (حشر، ۷) را تلاوت کرد (همان، ج ۱، ص ۲۶۶).

برخی از عالمان و محدثان که به تبیین معانی روایات تفویض پرداخته اند، این احتمال را هم مطرح نموده اند. علامه مجلسی در تفسیر روایات تفویض برخی احتمالات را نفی و برخی را قبول کرده است. از جمله احتمالاتی که پذیرفته، عبارت اند از:

یکم. وقتی خداوند پیامبرش را تربیت نمود، به گونه ای که جز به حق تصمیم نمی گرفت و آنچه مخالف خواست خداوند بود، به ذهنش خطور نمی کرد. بعضی از امور مانند آنچه در روایات آمده مثل: افزودن رکعاتی به نمازهای روزانه، تعیین نوافل در نماز و روزه، تعیین ارث جدّ و مانند آن را به او واگذار نمود.

دوم. واگذاری امور مردم در سیاست و تأدیب و تکمیل نفوس و تعلیم آنان به پیامبر و ائمه، و امر به اطاعت و پیروی آنان در آنچه می پسندند یا نمی پسندند یا آنچه مصلحت تشخیص می دهند.

سوم. واگذاری بیان علوم و احکام بر اساس آنچه به مصلحت می دانند، به خاطر اختلاف میان مردم یا به خاطر تقیّه که برخی معتقد به بیان احکام واقعی اند و برخی معتقد به رعایت تقیّه؛ و بیان معارف بر اساس میزان فهم و درک مخاطبان خود.

چهارم. اختیار حکم به ظاهر شریعت یا به علم خود و به آنچه در هر ماجرای از جانب خداوند به آنان الهام می شود (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۵، ص ۳۴۷-۳۴۹).

امام خمینی پس از نقل دیدگاه عالمان دین، این نوع تفویض را به پیامبر و امام معصوم که مشیتشان فانی در مشیت حق و اراده شان سایه ای از اراده حق است، تأیید و گسترش قلمرو آن را بلاشکال دانسته اند؛ البته با این تفاوت که حق تشریح اصالتاً از آن پیامبر است که در اصطلاح اهل معرفت دارای مقام جمعی است و برای جانشینان معصوم ایشان، بالمتابعه و التبعیّه (خمینی، ۱۳۷۱: صص ۶۰۸-۶۱۲).

ب) ولی فقیه و حق قانونگذاری

نکته حائز اهمیت آن است که از روایات تفویض، نمی توان واگذاری حق قانونگذاری به فقیه را استفاده کرد؛ چنان که از تعلیل در بیان امام خمینی هم استفاده می شود.

زیرا خداوند پس از کامل شدن پیامبر و امام از نظر شخصیتی، به‌گونه‌ای که مشیت و اراده آنان فانی در مشیت و اراده حق می‌شود، چنین اختیاری به آنان داده است، در مورد فقیه که فاقد مقام عصمت بوده، و لزوماً اراده او در اراده حق تعالی فانی نیست، نمی‌توان با این استدلال حق قانونگذاری اثبات کرد. به همین جهت آنان حق قانونگذاری در هر یک از دو حوزه عمومی و خصوصی را دارند. طبعاً گسترش اختیار قانونگذاری در حوزه عمومی از پیامبر و امام معصوم به فقیه جامع شرایط، نیازمند دلیل دیگری غیر از عصمت و فنای اراده آنان در اراده حق تعالی است. دانش عهده‌دار ارائه این دلیل هم فقه است. می‌توان با تمهید چند مقدمه ذیل بدان دست یافت:

مقدمه یکم: اگر احکام اسلام دائمی است و برای اجرا در همه زمان‌ها و مکان‌ها جعل شده، و اختصاصی به عصر حضور معصوم ندارد، چنان‌که امام خمینی در دروس ولایت فقیه بدان استناد کرده، و «نظریه اختصاص احکام به عصر حضور و تعطیل آن در عصر غیبت» را از «نظریه نسخ احکام در عصر غیبت» قبیح‌تر شمرده (خمینی، ۱۴۲۳: ص ۴۷)؛

مقدمه دوم: اگر اداره مطلوب جامعه افزون بر احکام ثابت الهی و احکام حکومتی ثابت پیامبر، نیازمند وضع قوانین و مقررات در موضوعات متغیر و متناسب با شرایط و مقتضیات زمان و مکان و بر اساس مصلحت عمومی، اعم از زمان حضور یا غیبت است؛

مقدمه سوم: و اگر پیامبر و امام معصوم به خاطر ولایتی که بر جامعه دارند، می‌توانند در جهت دستیابی به اهداف متعالی دین و تأمین سعادت مردم بر اساس مصالح عمومی قانون جعل کرده و به اجرا گذارند؛

نتیجه: پس هر کسی که از جانب آنان به صورت خاص یا عام، عهده‌دار اداره جامعه، در منطقه‌ای از سرزمین‌های اسلامی گردد، باید دارای چنین اختیاری باشد. آیا می‌توان پذیرفت که -مثلاً- مالک اشتر که به امارت مصر فرستاده شد، در راستای

ادارهٔ مطلوب آن سرزمین، اختیاری کمتر از امیرمؤمنان در قلمرو حکومتی خود، البته در چهارچوبی که امام معصوم تعیین کرده، داشته باشد؟ آیا او نباید بتواند برای ادارهٔ مطلوب جامعه مصر، متناسب با مصالح مردم آن سرزمین، مقرراتی وضع نماید؟ اگر از معصوم در عصر حضور یا نمایندگان او در سرزمین‌های اسلامی و فقیه در عصر غیبت انتظار یکسانی در جهت ادارهٔ مطلوب جامعه و تحقق اهداف اسلامی وجود دارد، نمی‌توان به یکی اختیار قانونگذاری بر اساس مصالح عمومی داد و از دیگری دریغ نمود. اگر کسی دلایل ولایت عامه فقیه در عصر غیبت را تام بداند، به ناچار باید همان اختیارات معصوم را برای فقیه هم بپذیرد، مگر آن‌که مسئولیتی که فقیه در راستای ادارهٔ جامعه دارد، بسیار کمتر از پیامبر و امام معصوم باشد. البته اگر معصوم وظیفه‌ای اختصاصی داشته باشد، مثل جهاد ابتدایی از دیدگاه مشهور فقیهان، یا اجرای حدود از نظر بسیاری از فقیهان، فقیه حاکم اختیاراتی را که به انجام آن وظایف اختصاصی ارتباط پیدا می‌کند، نخواهد داشت.

گفتنی است که یک تفاوت عمده میان اختیارات پیامبر در صدور حکم حکومتی با اختیارات فقیه عادل وجود دارد و آن این‌که، احکام حکومتی پیامبر می‌تواند ثابت و دائمی، یا متغیر و موقت باشد. امام خمینی معتقد بود که پاره‌ای از احکام حکومتی پیامبر دائمی بوده و اختصاص به زمان صدور حکم ندارد؛ درحالی‌که حکم فقیه موقت و دائرمدار بقاء مصلحت عمومی است و با از بین رفتن مصلحتی که موجب صدور حکم شده، زمان حکم نیز به پایان می‌رسد. روزی مردم مدینه خدمت رسول خدا (ص) رسیده و اظهار داشتند که طعام (گندم و جو) در شهر تمام شده و تنها فلانی از این طعام دارد. پیامبر نزد او آمده و ضمن نقل سخن مردم به او دستور داد که طعامی که نزد توست از انبار بیرون آورده و بفروش و احتکار نکن. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۷، ص ۴۲۹) امام ابتداءً این دستور را «حکم شرعی دائمی» شمرده، نه «حکم سلطانی». از این رو،

رعایت آن را بر همگان واجب می‌دانند که اگر در زمانی قحطی شد، بر هرکه آن آذوقه کمیاب را داشته باشد، احتکار حرام و فروش آن به مردم واجب است.

سپس افزوده‌اند: اگر این دستور سلطانی و حکومتی هم باشد، تا ابد برای همه مردم لازم‌الاطاعه است، زیرا فرمان‌های او مانند فرامین سایر سلاطین و حکمرانان نیست که موقت‌اند. احکام ائمه معصوم نیز همین‌گونه بوده و دائمی‌اند؛ زیرا آنان در مورد منع احتکار (همان، ج ۱۷، ص ۴۲۸) و موارد دیگر مانند فروش میوه (همان، ج ۱۸، ص ۲۱۰) و زمین‌های موات (همان، ج ۲۵، ص ۴۱۶) بعد از صدور فرمان، به رفتار پیامبر استناد کرده‌اند و این استناد نشانه آن است که دستور پیامبر را دائمی می‌دانستند که بعد از وفات آن حضرت راهم شامل می‌شده است (خمینی، ۱۳۹۲: ج ۱۷، صص ۶۲۵-۶۲۷). امام علی (ع) در فرمان به مالک‌اشتر دستور جلوگیری از احتکار را صادر کرده و به روش پیامبر در این زمینه استناد نمود (شریف رضی، ۱۴۱۴: نامه ۵۳).

معلوم می‌شود که در صورت حکومتی بودن فرمان پیامبر مبنی بر منع احتکار، از نظر امام علی (ع) این فرمان موقتی و محدود به زمان حکومت نبوی نبوده، و سال‌ها بعد از وفات پیامبر، در حکومت علوی هم جاری بوده است.

تأکید این نکته لازم است که چون فقیه از جانب امام معصوم به ولایت نصب شده، نمی‌تواند احکام ثابت حکومتی پیامبر را نقض نماید. مثلاً اگر پیامبر با فرمان «لاضرر و لااضرار»، وجود هرگونه قانون ضرری را در جامعه اسلامی نفی کرده^۱ و بر همین اساس به مرد انصاری اجازه داد تا درخت سمزه بن جندب را در خانه خویش کنده و به دور افکند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۵، ص ۲۹۳)، فقیه نمی‌تواند با استناد به مصلحت جامعه،

۱. این مثال مبتنی بر برداشت امام خمینی از حدیث لاضرر است که آن را فرمان حکومتی پیامبر می‌داند، نه حکم ثانوی که حاکم بر احکام اولیه باشد (ر.ک: خمینی، ۱۳۸۷: ص ۵۰).

قانون ضرری جعل نموده و به اجرا گذارد؛ یا اگر پیامبر احتکار را تحریم کرده، فقیه آن را مجاز بشمارد. پس محدوده اختیارات فقیه حاکم خارج از دایره احکام ثابت شرعی و آن دسته از احکام حکومتی است که توسط پیامبر برای همیشه و همه حکومت‌های اسلامی جعل شده است.

علامه طباطبایی نیز همین مطلب را به بیانی دیگر ابراز نموده و در بحث «ولایت و زعامت» نوشته است: «مسئله مهمی که اینجاست و هرگز مقام ولایت و کرسی حکومت اسلامی به هر شکلی به اداره امور مسلمین پیروزد، نمی‌تواند از آن تخطی نموده، قدمی فراتر گذارد، این است که در جامعه اسلامی سیره و سنت رسول اکرم (ص) باید اجرا شود و روش ولایت چندساله آن حضرت معمول گردد؛ زیرا نظر به این‌که اصل مسئله ولایت در جامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و به همین جهت جزء شریعت است، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن نیازمند به حکم خدا می‌باشد و خدای متعال سیرت آن حضرت را به منطوق آیات کثیره قرآنی پسندیده و امضا نموده است و نسبت به مسلمین به بیشتر از این‌که روش رسول اکرم (ص) تبعیت کنند، اذن نداده، چنان‌که می‌فرماید: «ولکم فی رسول الله اسوه حسنه» (احزاب، ۲۱) و به طرق معتبره از خود آن حضرت نقل شده است که «من رغب عن سنتی فلیس منی» (طباطبایی، بی‌تا: ص ۹۸).

آنچه حائز اهمیت است، بازشناسی احکام ثابت (اعم از ثابت شرعی و ثابت حکومتی پیامبر) از احکام متغیر است. بر همین اساس است که متفکران اسلامی در طول تاریخ بر خلیفه دوم خرده گرفته‌اند که چرا احکامی را که پیامبر جعل کرده بود مثل: متعه حج، ازدواج موقت، و جمله «حی علی خیرالعمل»، به بهانه آن‌که مردم با شنیدن این جمله جهاد را کوچک شمرده و از رفتن به میدان جهاد سرباز می‌زنند (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۲۱،

ص ۶۳)، در اذان ممنوع کرد؟ (امینی، ۱۳۹۶: ج ۶، ص ۲۱۳). او افزون بر این که حق تصدّی مقام خلافت پیامبر را نداشت، اصولاً اجازه نداشت احکام ثابتی که پیامبر به عنوان حکم شرعی ابلاغ کرده یا به عنوان زمامدار جامعه جعل نموده، تغییر دهد و در برابر نص، اجتهاد نماید (شرف‌الدین، ۱۳۸۴: صص ۲۰۲-۲۱۰). زمامدار جامعه تنها می‌تواند در قلمرو امور متغیّر وارد شده و بر اساس مصالح عمومی جامعه، قانونی را تغییر داده و قانونی دیگر وضع نمایند، و او فاقد صلاحیت علمی در این عرصه بود (ر.ک: ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ ابن سعد، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۳۳۹).

نتیجه‌گیری

نتیجه آن که اصطلاح فقهی ولایت مطلقه دارای مفهومی نسبی بوده که با عنایت به موضوع بحث و شواهد و قرائن موجود در عبارت قابل درک است. امام خمینی از میان مفاهیم متعدد اطلاق در ولایت مطلقه، تنها یک معنای آن را مورد نظر داشت؛ اطلاق ولایت در برابر تقیید ولایت و اختیارات حکومت به چهارچوب احکام فرعی شرعی. از نظر ایشان حکومت می‌تواند فراتر از احکام فرعی شرعی، در قلمرو مباحات و حتی الزامیات شرعی قانون، با رعایت مصالح عمومی قانون وضع کند. این نظریه بر چند مبنا استوار است:

اولاً، حکومت از احکام اولیه اسلام و اهمّ آنهاست.

ثانیاً، عدالت فلسفه حکومت و احکام شریعت است.

ثالثاً، حکومت در حوزه عمومی بر مبنای مصلحت حق قانونگذاری دارد.

البته میان اختیارات حکومت معصوم با حکومت غیرمعصوم تفاوت وجود دارد، و چنان‌که دلیلی بر اختصاص برخی تکالیف به امام معصوم باشد - مثل جهاد ابتدایی یا اجرای حدود-، از دیدگاه بسیاری از فقیهان، حکومت غیرمعصوم چنین اختیاری ندارد.

فهرست منابع

۱. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع (۱۴۱۴ق). الطبقات الكبرى، تحقیق محمد بن صامل السلمی، طائف: مكتبة الصديق، ج ۲.
۲. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی (۱۴۰۴). تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
۳. ابن عبد البر، أبو عمر یوسف بن عبد الله (۱۴۱۲ق). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ج ۳.
۴. امینی، شیخ عبدالحسین (۱۳۹۶ق). الغدير، تهران: مطبعة حيدري، چاپ چهارم، ج ۶.
۵. بهشتی، شهید سید محمد حسینی (۱۳۸۰). جاودانه تاریخ، (مجموعه گفتارها و مصاحبه های شهید آیت الله بهشتی)، تهران: سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ج ۴.
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۱۷.
۷. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۸۷ش). رساله بدائع الدرر فی قاعده لاضرر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
۸. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۷۱). شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۷۹). صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، ج ۲۰ و ۲۱.
۱۰. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۹۲). مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية،

تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۱۱. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۹۲). موسوعة الامام الخمينی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
۱۲. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۳ق). ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم.
۱۳. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۱ق). کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲.
۱۴. شرف‌الدین، عبدالحسین (۱۳۸۴ق). النص و الاجتهاد، مقدمه سید محمدصادق صدر، نجف: دارالنعمان للطباعة و النشر، چاپ سوم.
۱۵. شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم: انتشارات هجرت.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا). مقاله «ولایت و زعامت»، در مجموعه مقالات «بحثی در مرجعت و روحانیت»، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه علمی للمطبوعات، چاپ دوم، ج ۹.
۱۸. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۱۰ق). تفسیر جوامع الجامع، تحقیق ابوالقاسم گرگی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، و قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ج ۱.
۱۹. طوسی، شیخ محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ۴.

۲۰. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
۲۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحارالانوار، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۲۵.
۲۲. مطهری، شهید مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار استاد مطهری (اسلام و مقتضیات زمان)، تهران: انتشارات صدرا، ج ۲۱.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق). انوار الفقاهه، کتاب الیوم، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).
۲۴. موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۳۹۴). همپای انقلاب، خطبه های نماز جمعه، گردآورنده سید محمدباقر نجفی کازرونی، قم: مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی، چاپ دوم.
۲۵. هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۳ش). فرهنگ قرآن، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ج ۱۲.
۲۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۵). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳، (به سوی سرنوشت)، به اهتمام محسن هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.